«فرهیختگان» گزارش می‌دهد

فصل بازگشت به تراژدی بوسنی

راهپیمایی مارش میرا، نام یک مراسم پیاده‌روی در بوسنی‌وهرزگوین است که هرساله بین روزهای هشتم تا یازدهم جولای (۱۷ تا ۲۰ تیرماه) و به‌منظور گرامیداشت یاد قربانیان نسل‌کشی سربرنیتسا در این کشور برگزار می‌شود.

مهم‌ترین پیام این راهپیمایی این است که دنیا بداند که جنایات صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنیایی هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. جنایتی که به دست نیروهای تحت امر قصاب بالکان «راتکو ملادیچ» در تاریخ یازدهم جولای سال ۱۹۹۵ مصادف با ۲۰ تیر ۱۳۷۴ رقم خورد. جنایتکاران به یکی از بزرگ‌ترین شهرهای شرق این کشور به نام سربرنیتسا که از مدتی پیش بدبرای شمار زیادی از مهاجران مسلمان این کشور بود حمله کرده و در شرایطی که این شهر از سوی سازمان ملل متحد به‌عنوان منطقه امن اعلام شده بود بیش از هشت هزار نفر از مسلمانان بوسنی‌وهرزگوین را در این شهر قتل عام کردند. از این جنایت به‌عنوان بزرگ‌ترین نسل‌کشی در اروپا بعد از جنگ جهانی دوم یاد می‌شود. نکته‌ای که این جنایت هولناک را تأسف‌آورتر می‌کند این است که این واقعه هولناک پیش چشم به اصطلاح کلاه‌آبی‌های هلندی سازمان ملل و با تکیه بر انفعال این سازمان و سکوت ننگ‌آور کشورهای اروپایی و آمریکا که مدعیانه سنگ حقوق بشر را به سینه می‌زنند در قلب اروپا به وقوع پیوست. در آن سال‌ها جمهوری اسلامی ایران در کنار مردم بوسنی‌وهرزگوین قرار گرفت و توانست صدای مردم مظلوم این منطقه باشد. در این کشور، نسلی که جنگ را کاملا درک کرده، کمک‌های انسان‌دوستانه جمهوری اسلامی ایران به بوسنی را همچنان به‌خاطر دارند و از این جهت نسبت به ایرانیان احساس دین و احترام می‌کنند. اما در میان نسل جدید این موضوع، رو به فراموشی است و متاسفانه نشانه‌هایی دال بر اینکه کسی یا گروهی در بوسنی درصدد یادآوری این خاطره برای آنان باشد وجود ندارد. در گفت‌وگوهای پیش رو به دنبال چرایی کم‌کاری رسانه‌ای در پرداختن به موضوع بوسنی‌وهرزگوین هستیم.

رضا برجی، عکاس مستند «خنجر و شقایق» در گفت‌وگو با «فرهیختگان» مطرح کرد

پخش نشدن «خنجر و شقایق» به خاطر آوینی بود

علی مزروعی

جنگ بوسنی و تصویر مظلومیت مسلمانان این کشور در ذهن مردم ایران عجین شده است با صدای سیدمرتضی آوینی که بیش از قلمش، تفسیرگری زیبایش از روحیات جنگ، فضای جنگ را به خاطر دارند. مستند «خنجر و شقایق» در اوایل شروع جنگ بوسنی به کوشش تیمی از بچه‌های حوزه هنری همچون نادر طالب‌زاده، حسین بهراد و رضا برجی تولید شد که برای پاسخ به اشتیاق مردم ایران از فضای جنگ در همان ماه‌های ابتدایی جنگ بوسنی به‌همراه کاروان کمک‌های بشردوستانه ایران عازم بوسنی شدند. مستند ابتدا با حواشی مواجه شده و در صداوسیما پخش نمی‌شود. برای پرداختن به دلایل عدم پخش مستند و حواشی آن گفت‌وگویی داشته‌ایم با رضا برجی، عکاس مستند که علاوه‌بر عکس‌هایش حضور خود او نیز در قسمت‌های مختلف فیلم تصویری از یک راوی را از او به نمایش می‌گذارد؛ در ادامه مشروح این گفت‌وگو را از نظر می‌گذرانید.

III

شاید بتوان گفت یکی از راه‌های شناخت تفکرات مدیریتی مدیران صداوسیما در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، بازخوانی عدم پخش مستندی همچون خنجر و شقایق در آن سال‌ها باشد. به نظر شما دلایل صداوسیما برای عدم پخش مستند خنجر و شقایق چه بود؟ تا چه اندازه این دلایل را منطقی می‌بینید؟

آن روزها به این دلیل پخش نمی‌شد که صدا و تصویر آقای آوینی در صداوسیما ممنوع بود، به خاطر همین قسمت‌هایی از فیلم را که نرینتس نداشت به‌عنوان گزارش خبرنگاران اعزامی صداوسیما به بوسنی پخش کردند. این دعوا از قبل بود؛ مثلا من خودم در یک حادثه در کردستان قاطع افتاد داخل آب و عکس‌های همراه من با تصویر اینکه من در آب افتاده و کشته شده‌ام، فاتحه خواندند و رفتند و من سه روز بعد در حالی که باتری دوربین را گم کرده بودم، زنده برگشتم و به من می‌گفتند تو باید پول باتری را بدهی.

با توجه به اینکه مستند خنجر و شقایق حاصل همراهی تیم رسانه‌ای حوزه هنری با آیت‌الله جنتی در سفر به بوسنی بود و از صداوسیما تیم رسانه‌ای اعزام نشده بود؛ اولین سوالی که به ذهن می‌رسد اینکه چرا تیمی از صداوسیما در این سفر حضور نداشت و آیا دلیل عدم پخش مستند از جانب صداوسیما را می‌توان به این مورد نسبت داد؟

متاسفانه این اتفاق قابل‌توجه و یک رقابت کاذبی شکل گرفت و بعضی پیغام می‌گذاشتند و در آن با خطاب قرار دادن آقامرتضی با لقب «کامی» به ایشان اهانت می‌کردند. الان هم همچنان برخی فیلم‌هایی می‌سازند در معرفی آقامرتضی که واقعا فاجعه است.

نهایتا چه بر سر مستند آمد، آیا بالاخره از صداوسیما پخش شد یا خیر؟

نهایتا یک ماه بعد مستند به‌طور کامل از تلویزیون پخش شد.

در مصاحبه‌ای آقای نصیری، سردبیر وقت کیهان گفته بودند که آقای هاشمی، رئیس وقت صداوسیما به دفتر رهبری رفتند و نزد ایشان نسبت به مقاله شهید آوینی که با عنوان «وقتی که خنجر بر پشت شقایق نشست» در روزنامه کیهان منتشر شد، گلایه کردند و دفتر آقای نصیری را دعوت کرد و گفته شد که مقاله تند بوده است؟ آیا این انتقاد را وارد می‌دانید و اگر انتقاد درستی هست، لطفا توضیح بدهید چرا فضا به‌سمتی رفت که چنین واکنشی را شهید آوینی نشان دادند؟

خب ما برای تولید مستند خیلی سختی کشیدیم و صداوسیما چهار قسمت از ده قسمتی را که به آنها داده شد، کات زدند و به اسم خودشان منتشر کردند که این منجر به عصبانیت ما شده بود و بعد مسائل و مشکلاتی که در زمان جنگ گاهی ما عدانه از طرف سازمان برای بچه‌ها پیش آمده بود؛ تلنبار شده بود و این اتفاقی که برای مستند رقم خورد مثل یک جرقه‌ای بود که باعث ترکیدن آن عصبانیت‌ها و ناراحتی‌های تلنبارشده، شد.

در پاسخ به این مقاله، جوابیه‌ای در هفته‌نامه سروش که ارگان رسمی صداوسیما محسوب می‌شد، منتشر شد که نویسندگان آن گروهی از سازندگان مجموعه روایت فتح معرفی شده بودند. در این جوابیه سازندگان مستند خنجر و شقایق را سوای از سازندگان روایت فتح معرفی کرده و مدعی بودند که سازندگان مستندی که آقای آوینی هم جزء آنها محسوب می‌شد، نقشی در تولید روایت فتح نداشتند. ممکن است بفرمایید افراد نویسنده جوابیه چه کسانی بودند؟ ارتباط‌شان با روایت فتح و شهید آوینی چه بود؟ و آیا واقعا جزئی از کادر تولید مجموعه روایت فتح محسوب می‌شدند یا خیر؟

اصلا اینها ارتباطی با روایت فتح ندارند و من همیشه می‌گفتم بچه‌های اورجینال روایت فتح کسانی بودند که در جنگ حضور داشتند، بعد از آن دیگر، کسانی آمدند که جنگ را ندیده بودند. اما مرتضی بود و در جنگ حضور داشت. و مثلا یک نفر از نویسنده‌های جوابیه یاسر هشترودی بود که بچه‌های دفتر مقاومت بود نه روایت فتح که بعد تیتر زده بودند خدا را هم درنظر بگیرید. و حملات این چنینی به آقامرتضی،

این مخالفت‌ها با شهید آوینی

دلیلش چه چیزی بود؟

خود آقای مهدی نصیری چند سال بعد از شهادت آقامرتضی به من گفت آن زمان که من در مخالفت با آقامرتضی مطلب می‌نوشتم، نمی‌دانستم شهید آوینی بیست سال جلوتر از زمان خود فکر می‌کند و بعدها فهمیدم و خب مرتضی هم عارف بود و هم به تاثیر مخرب غرب آگاه و آدم خاصی بود که این خاص بودن می‌توانست موافقان و مخالفان را به یک افراط گرایی در مواجهه با او جذر کند و همین اتفاق هم الان افتاده است.

ویژگی شاخص مستند خنجر و شقایق نسبت به سایر تصاویری که آن زمان در صداوسیما درمورد اتفاقات بوسنی پخش می‌شد، چه بود که عدم پخش آن تا این حد مناقشه‌برانگیز شد؟

ما اولین گروهی بودیم که به بوسنی رفتیم و اولین دوربینی بود که وارد شهر بوسکو و موستار می‌شد و صحنه‌هایی مثل اذان گفتن و گریه شوق مردم برای ورود ایرانی‌ها را توانستیم ضبط کنیم که در هیچ رسانه دیگری پخش نشد. بعد از خنجر و شقایق هم تیم‌های دیگری رفتند و تصاویری گرفتند که البته از آن حالت تازگی و طبیعی بودن خارج شده بود. در خنجر و شقایق مردم خودشان بودند و یک انعکاس واقعی از رفتار و صحبت‌های مردم نشان داده شد. یک جا در مستند هست که من داخل ماشین دارم یک آوازی را به زبان افغانستانی می‌خوانم و راننده که فارسی بلد نیست، سعی می‌کند با من هم‌خوانی کند و اشک می‌ریزد که دوربین روی آینه جلوی ماشین زوم می‌کند و چشم‌های گریان راننده را نشان می‌دهد و آقامرتضی اینجا یک نریشن خوبی با این مضمون می‌گوید که آیا ما می‌توانستیم کار دیگری جز این چیزی که الان داریم، انجام دهیم یا به‌عنوان یک مثال دیگر وقتی ما رفتیم دیدیم قبل از ما عکس امام را خیلی از مردم داشتند، متعجب شدیم؛ چون هم ما و هم بچه‌های نظامی که اولین بار همراه‌مان بودند، به بوسنی رفته بودیم و بعدا با گروهی از ترک‌های مقیم آلمان برخورد کردیم و آنها گفتند زمانی که ما آمدیم مردم با ما ارتباط برقرار نمی‌کردند، برای همین عکس‌های امام و آن دامن چاپ کردیم و با خودمان آوردیم و وقتی مردم دیدند ما از طرفدارهای امام هستیم دیگر با ما همکاری می‌کردند. همچنین حضور ایرانی‌ها برای اولین‌بار سبب امیدبخشی به مردم و نظامی‌های بوسنی شد و در خنجر و شقایق این مباحث ملموس بود. از طرفی نقش مرتضی آوینی را نمی‌شود نادیده گرفت که خودش به‌طور جدی با خواندن نریشن در متن مستند قرار گرفته بود؛ به‌طوری که بعدها خیلی‌ها فکر می‌کردند او هم با ما در سفر بوسنی بوده و برخی به ما می‌گفتند از خاطرات‌تان با شهید آوینی در سفر بوسنی هم بگویید، درحالی که شهید آوینی در بوسنی حضور نداشت.

> **ما اولین گروهی بودیم که به بوسنی رفتیم و اولین دوربینی بود که وارد شهر بوسکو و موستار می‌شد و صحنه‌هایی مثل اذان گفتن و گریه شوق مردم برای ورود ایرانی‌ها را توانستیم ضبط کنیم که در هیچ رسانه دیگری پخش نشد**

در بوسنی طرف را می‌کشتند صرفا به خاطر اینکه اسمش عالیا(علی) بود و یا فردی را به خاطر نماز هجده سال زندانی کرده بودند. ما آنجا برای اینکه ناراحتی برای مردم اهل سنت به وجود نیاید، از مهر استفاده نمی‌کردیم و صرفا جهت اینکه از محل سجده‌ی مطمئن شویم دستمال کاغذی استفاده می‌کردیم و بوسنیایی‌ها هم به تقلید از ما همین کار را انجام می‌دادند. زمانی که وضوی گرفتیم، می‌دیدم که آنها هم مشابه ما وضو می‌گرفتند و وقتی می‌پرسیدیم مگر شما اهل سنت نیستید؟ می‌گفتند هرکاری که ایرانی‌ها انجام می‌دهند همان درست است. یا بعضی‌ها به تقلید از ما دست بزنماز می‌خواندند و دهها مورد این‌طوری پیش آمد و بود که نشان‌دهنده این بود که تا چه حد مردم بوسنی متاثر از ایرانی‌ها هستند. و این را ما در هیچ کشور دیگری ندیدیم و اینها چیزهایی بود که تصاویر ضبط‌شده ما در بوسنی را خیلی خاص می‌کرد.

آیا این نگاه و اعتماد به مردم ایران همچنان در مردم بوسنی وجود دارد و تقلیل پیدا کرده است؟

البته که خیلی کمتر شده و یکی از اتفاقات بدی که در این کاهش علاقه، موثر بوده است اینکه در سفر مردم دچار شده که مدت‌ها به‌صورت گروهی وارد بوسنی می‌گرفت، ما ویزا را اجباری کردیم و این رفت‌وآمدها کاهش پیدا کرد که به‌الطبع این کاهش رفت‌وآمدها به‌مرور زمان از آن شدت علاقه هم کم کرد. ولی همچنان این علاقه البته با شدت کمتر وجود دارد و مردم به این گزاره معتقد هستند که اگر ایران نبود کشوری به نام بوسنی نبود چود نداشت و در مصاحبه‌هایی که با مردم می‌شود از یک بستنی‌فروش تا شخص رئیس‌جمهور بوسنی به‌آن اذعان می‌کنند که البته دقیقا همین طور بود و ورود بچه‌های ایرانی در آنجا زمینه‌های بوسنی را از حالت یدافندی به آفندی برد.

چگونه می‌توان از ظرفیت رسانه‌ای برای معرفی مردم دو کشور به یکدیگر بهره برد؟

خب این حوادث خیلی جای پرداختن و کار دارد. مثلا ما داریم الان از یک خانواده در بوسنی که ۳۵ تن هستند و از کل طایفه‌شان یک مرد دارد که او هم در زمان جنگ ده‌سالگی بوده و توانسته زنده بماند و بقیه مردان این فامیل همه کشته شده‌اند و مشابه این اتفاقات بسیار زیاد است و این مواردباید ثبت و ضبط بشود و بایستی تیم‌های رسانه‌ای دیگری هم با نگاه‌های مختلف بروند به بوسنی و این اتفاقات را ثبت کنند.

مثلا فردی به بوسنی عدنان جزء فرماندهان بوسنی بود که ما در سفر اول با او مصاحبه کردیم و بعدا در سفر سوم که رفتیم متوجه شدیم به شهادت رسیده و خود من یک عکس از عدنان گرفتم که بعدها آن عکس در بوسنی تبدیل به تمبر شد. در تمام این سال‌ها باید تیم‌های رسانه‌ای می‌رفتند و به زندگی این افراد و سرگذشت‌شان می‌پرداختند.

از عکس‌هایی که من گرفتم، حمید شریفی همان موقع‌ها پوستر گرافیکی درست کرده بود و می‌گفت من اینها را رایگان می‌دهم تا برود در نمایشگاه دستاوردهای جنگ در بوسنی به نمایش دربیاید اما حاب کسی دغدغه این را ندارد که مواردی این چنینی را پیگیری کند.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با محمدرضا رضاپور، فعال فرهنگی و پژوهشگر حوزه رسانه

باید به سارایوو برگردیم

علی مزروعی

نسل‌کشی؛ واژه‌ای آشناست که هرچند وقت یک‌بار گریبانگیر جوامع مسلمانان نیز می‌شود اما درمورد بوسنی در اذهان مردم ایران، واژه جنگ با خاطرات زیادی از مجاهدت‌های ایرانی‌ها در عرصه‌های مختلف فرهنگی و نظامی همراه بوده است.

و شاید تصاویر کات‌شده از مستند «خنجر و شقایق» که مزین به صدای ماندگار شهید آوینی است، آشناترین تصویر برای هر ایرانی است که تا نام بوسنی را می‌شنود به یاد می‌آورد؛ اما جنگ بوسنی علاوه‌بر تمام قرابت‌های دینی و رزم‌های مشترک بین ایرانی‌ها و بوسنیایی‌ها یک اشتراک دیگر نیز حداقل در شکل با نماد‌های مبارزه در ایران دارد و آن راهپیمایی صلح مارش میراست که هرساله طی سه روز از هشت تا ۱۰ جولای در مسیر ۱۱۰ کیلومتری روستای نزوک تا گورستان پوتوچاری در شهر سربرنیتسا برگزار می‌شود و هدفش یادآوری مظلومیت بیش از هشت‌هزار انسانی است که با چراغ‌سبز سازمان ملل پناه آوردند. اما تحویل صرب‌ها داده شدند و ناجوانمردانه به شهادت رسیدند. برای آشنایی بیشتر با این راهپیمایی نمادین گفت‌وگویی داشته‌ایم با محمدرضا رضاپور، پژوهشگر حوزه رسانه و کسی که خودش تجربه حضور در این راهپیمایی را داشته است. متن کامل این گفت‌وگو به شرح زیر است:

III

برای ما ایرانی‌ها راهپیمایی‌ها بیش از اینکه یک حرکت نمادین باشد، می‌تواند در قالب یک رفتار اعتقادی و آیینی تعریف شود، مثل راهپیمایی بزرگ اربعین حسینی که برآمده از تاریخ شیعه است. این روزها مردم جهان در بوسنی و هرزگوین شاهد راهپیمایی مارش میرا هستند. آیا می‌توان شباهت‌هایی بین راهپیمایی مارش میرا و راهپیمایی اربعین پیدا کرد؟

مسلمانان مظلوم بوسنیایی، همچون کاروان اهل‌بیت(ع) و یاران و همراهانش که به دعوت اهالی کوفه پا در سفر نینوا گذاشتند، به دعوت سازمان ملل متحد و انتخاب و اعلام شهر «سربرنیتسا» به‌عنوان منطقه امن راهی این نقطه از بوسنی شدند. اما درنهایت، با خیانت سازمان ملل متحد و نیروهای حافظ صلح هلندی، موافقت و سکوت اروپا و آمریکا و سبعیت «چتنیک‌ها» (صرب‌های ملی‌گرای افراطی)، «سربرنیتسا» به قتلگاه آنها تبدیل شد. سربرنیتسا همچون صبرا و شتیلا، رومینگیا و... از مصادیق بارز نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی مسلمانان و به لحاظ حجم خشونت اعمال‌شده علیه نوع بشر، نماد حادثه کربلا در دوران معاصر است. با همین مقدمه، راهپیمایی صلح با به زبان بوسنیایی مارش میرا (MarSmira) تلاشی غیرخشونت‌بار و صلح‌آمیز است برای یادآوری یک حق پایمال شده و یک حقیقت فراموش‌شده. برای فراموش نشدن این واقعیت تلخ که انسان اکثن زنده غربی، مدت‌ها پس از سیری شدن عمر توخش و سلام انسان مدرن به تمدن، در قلب اروپای مدنای حقوق بشر، می‌تواند در درجه‌ای از نذالت و رذالت، مرتکب اعمالی شود که تنها در فیلم‌های آخرالزمانی هالیوودی نمونه و مصداق تصویری داشته است؛ مجموعه‌ای از جنایت‌های سازمان‌یافته به هدف اجیاز مسلمانان بوسنی به انتخاب میان «مرگ، مهاجرت یا مسیح عقیدتی».

می‌توان شباهت‌های شکلی بین مارش میرا و پیاده‌روی اربعین پیدا کرد؟

در مارش میرا همانند پیاده‌روی اربعین ایستگاه‌های صلواتی وجود دارا مانه متعدد بلکه محدود. برخی ساز‌مان‌دهی شده و برخی هم خودجوش که جلوی در خانه‌های خود اهالی بوسنی، براساس قاعده تقویمی همین چند روز، دایر می‌شود. یک ایستگاه صلواتی جالب هم وجود دارد که مسجد سنفرانتاه فخیمه آمریکا در مسافت طی شده روز اول سفر وجود دارد؛ اجالب است اسناد از طبقه‌بندی خارج‌شده سال‌های اخیر آمریکا، نشان می‌دهد سازمان سیا از طریق هواپیماهای جاسوسی به صورت زنده شاهد جنایات رخ‌داده در سربرنیتسا بوده است. رجوع به کتاب «اجرای بوسنیا: خون سیاست» واقع گرا» اثر فلورانس هارتمن روزنامه‌نگار تحقیقی فرانسوی و خبرنگار پیشین روزنامه لوموند که بیش از ۱۰ سال درباره جنایات سربرنیتسا تحقیق کرده هم در این زمینه راهگشاست.

کل راهپیمایی در سه روز انجام می‌شود؛ از هشتم جولای در روستای نزوک آغاز می‌شود و در پایان روز ۱۰ جولای به مزارستان پوتوچاری در بوسنی شرقی سربرنیتسا ختم می‌شود. ظهر روز چهارم، ۱۱ جولای، سالگرد سقوط شهر سربرنیتسا، شهدای تازه تفحص‌شده تشییع و به خاک سپرده می‌شوند. مسافت کل مسیر حدود ۱۰۰ کیلومتر است که از میان جنگل‌ها و روستاها عبور می‌کند.

همچنین راهپیمایان، برخلاف پیاده‌روی اربعین، آرام‌نیستند تا در هر روز به هر مقدار که صلاح می‌دانند، طی مسیر کنند. بلکه باید در پایان هر روز به یک نقطه مشخص که کمپ اصلی استقرار توسط ارتش بوسنی در آن احداث شده، برسند و شب را در همان جا بگذرانند و نمی‌تواند جلوتر از آن نقطه برود. نکته دیگر اینکه یک گروه امدادی بوسنیایی، در انتهای کاروان حرکت می‌کند و موظف است تا سرعت خود را با آخرین نفر حاضر در پیاده‌روی تنظیم کند تا کسی در مسیر جا نماند.

ایرانی‌ها در دهه هفتاد، نقش مهمی برای یاری‌رسانی به مردم بوسنی داشتند اما آنچنان که باید و شاید نقش و اثرگذاری ایرانی‌ها به نمایش در نیامده است. کمک‌های ایران به بوسنی در جنگ شامل چه مواردی بود؟

جنگ بوسنی یکی از جدی‌ترین تجربه‌های حضور جمهوری اسلامی در فراتر از مرزها برای پاسخ به ندای الحاح و استغاثه مظلوم است. براساس آنچه از حضور ایران در جنگ بوسنی می‌دانیم تمامی ارگان‌های غیرنظامی درکنار نیروهای نظامی وارد عرصه میدانی می‌شوند تا توازن را به نفع مسلمانانی که حتی ابتدایی‌ترین وسایل نظامی را برای دفاع از خود ندارند به هم بزنند. ایران اولین کشوری در دنیاست که بعد از سازمان ملل استقلال بوسنی‌وهرزگوین را به رسمیت می‌شناسد، سفارتخانه‌اش را زیر آتش نیروهای صرب در سارایوو افتتاح می‌کند و در کمتر از چند ماه از آغاز جنگ، به درخواست مرحوم علی عزت‌بگووویچ، رئیس‌جمهور فقید و مصطفی سریچ رئیس العلمای بوسنی وارد معرکه نبرد می‌شود.

کمک‌های ایران در زمان جنگ در حوزه غذا، دارو و تجهیزات و مشاوره نظامی است و پس از پایان جنگ، در عرصه بازسازی این کشور در قالب جهاد سازندگی صورت عملی به خود می‌گیرد.

و تا چه حد موثر واقع شد؟

برای پاسخ به این پرسش به جمله‌ای از حسن چنگیچ، وزیر دفاع در زمان جنگ و رئیس سابق مجلس جمع اسلامی بوسنی‌وهرزگوین استناد می‌کنم که در دیدار با بچه‌های ایرانی گفته شد: (نقل به مضمون):

«این اذان بر سر ما ندنه را مدیون جمهوری اسلامی هستیم! اینکه امروز کشوری به نام بوسنی موجودیت و حیات دارد.»

با توجه به اینکه ایران کمک موثری به بوسنی در جنگ کرد، آیا مردم این کشور به‌خصوص نسل جدید آنها نسبت به ایرانی‌ها نگاه متفاوت و دوستانه‌تری دارند؟

ما هنوز توانستیم نسل‌های جدید خودمان را نسبت به کار مهم و موثری که در بیش از ۲۵ سال پیش در قلب اروپا انجام داده‌ایم آگاه کنیم چه برسد به جوانان بوسنیایی (خنده). اما علی‌غم همه کم‌کاری‌ها، تجربه شخصی‌ام این نگاه دوستانه را تایید می‌کند؛ احترام نسل‌های مختلف مردم بوسنی به پرچم جمهوری اسلامی را. اما در مقام آسیب‌شناسی باید گفت یکی از بزرگ‌ترین کمبودها در منطقه بالکان-فراتر از بوسنی-عدم وجود تاریخ شفاهی و ادبیات جنگ است؛ شبیه به همانی که در ایران با عنوان «ادبیات مقاومت و پایداری» می‌شناسیم. به بیان دقیق‌تر صباح الدین شاریچ، استاد حقوق بین‌الملل و محقق و پژوهشگر ارشد موسسه تحقیقات جنایات ضدبشریت سارایوو-جنگ بوسنی یک «مرتفعی سرهنگی» گم دارد! از همین منظر با یک انقطاع حافظه‌ای در میان نسل‌ها روبه‌رو هستیم که اشتباهات نسل‌های قبلی خود را تکرار می‌کند. شاید به همین دلیل که منطقه بالکان، منطقه تضادها و تخاصم‌های بی‌پایان است.

در موضوع آشنایی نسل جدید بوسنیایی با ایران و فعالیت‌هایش در جنگ، باید شرایط تحمیل‌شده به کشور بوسنی پس از امضای صلح دیتون را هم در نظر گرفت.

اجبار به خروج ایران از بوسنی؟

بله. به هر ترتیب، یکی از شروط جدی غربی‌ها پس از صلح دیتون، پاک‌سازی نشانه‌های حضور ایران از همه عرصه‌ها و جایگزینی اش با آمریکا و سازمان ملل بود. گرچه ما هم تلاش و تدبیر موثری برای پیدا کردن راه‌های جایگزین و تداوم حضور فرهنگی نکردیم.

این را هم برای نسل جوانی عرض می‌کنم که ممکن است سوالات فراوانی درباره رابطه امروز ایران و بوسنی داشته باشد. وقتی صرب‌ها در سه سال جنگ، سوار بر جنگ‌بودند غربی‌ها در مقابل کشتار مسلمانان سکوت کردند؛ امازمانی که مسلمانان با حمایت جدی ایران، طرف قوی جنگ شدند یا وسط گذاشتن و یا صلح دیتون داستان را به صورتی تمام کردند که در ساختار جدید بوسنی‌وهرزگوین مسلمانان برای همیشه یک اقلیت ضعیف باقی بمانند. این نکته مهمی است.

چقدر این راهپیمایی توانسته موثر عمل بکند در معرفی نسل‌کشی سربرنیتسا؟

انجام این راهپیمایی که شانزده همین سالگردش را تجربه می‌کند باعث جلب‌توجه گروه‌های اجتماعی، فعالان صلح و اکتیویست‌های سیاسی در سراسر دنیا به این حادثه شده که خود، امید به عدم تکرار این فجایع با بالارفتن هزینه‌های آن در نزد افکارعمومی جهان را بیشتر می‌کند. گرچه در زمان هایی، این همانی میان فاجعه سربرنیتسا و افسانه هولوکاست و نوع میهمانانی که از آمریکا و رژیم صهیونیستی برای سلفی گرفتن با غم‌دا غ دیدگان در آن شرکت کرده‌اند، اصل موضوع را به حاشیه برده است.

با توجه به اینکه بخش زیادی از جمعیت فعلی بوسنی را صرب‌ها تشکیل می‌دهند آیا مزاحمتی هم در برگزاری راهپیمایی ایجاد می‌کنند. یا برخوردی با افراد شرکت‌کننده در راهپیمایی دارند؟

تجربه شخصی بنده این موضوع را تایید نمی‌کند.

با توجه به اینکه هنوز تضادهای قومیتی به‌صورت بالقوه در بوسنی وجود دارد آیا دولت این کشور از برگزاری راهپیمایی حمایت می‌کند؟

طبیعتا این مراسم مخالفان جدی در عرصه سیاسی کشور دارد. ساختار دولت پس از صلح دیتون شرایط سیاسی و حکمرانی در بوسنی را بسیار پیچیده کرده است. درحقیقت، آنچه ما از کشور بوسنی‌وهرزگوین به‌عنوان یک کشور واحد می‌شناسیم در سه بخش جداگانه است که تحت‌نظر یک شورای ریاست‌جمهوری متناقض‌تر، متشکل از سه نماینده نژادهای بوشیاک، کروات و صرب اداره می‌شود که برای چهار سال، هریک به مدت دو دوره غیرمتوالی هشت‌ماهه ریاست شورا را برعهده دارند. در این ساختار تقریبا همه چیز در یک تضاد و نزاع دائمی وجود دارد.

فدراسیون بوسنی‌وهرزگوین (FBiH) که از ترکیب میان بوشیاک‌های مسلمان و کروات‌های کاتولیک شکل گرفته و پایتخت آن شهر سارایوو است.

جمهوری صربسکا (RS) که غلبه نژادی از آن صرب‌های ارتدوکس است و پایتخت آن شهر بانیالوکاست.

منطقه برچکو (Brčko) که تحت‌حاکمیت سازمان ملل است و نماینده تام‌الاختیار جامعه جهانی با عنوان نماینده عالی جامعه‌بین‌الملل با حق وتوی تصمیمات سیاستمداران کشور در آن ساکن است. اگرچه وظیفه این نماینده نظارت است، ولی براساس اختیاراتی که تاکنون شورای اجرایی صلح (که نظارت بر اجرای مفاد موافقتنامه دیتون را برعهده دارد) به وی واگذار کرده می‌تواند در همه امور بوسنی‌وهرزگوین، حتی برکناری مقامات اجرایی و دولتی، اعضای قوه مقننه، تغییر در قانون اساسی و ابطال انتخابات مداخله کند. به‌عبارتی جایگاه نماینده عالی جامعه‌بین‌الملل در بوسنی مافوق قوای سه‌گانه و حتی آرای مردم است.

با این ساختار، حمایت از مارش میرا با آنچه ما از یک راهپیمایی ملی در کشور خودمان فهم می‌کنیم متفاوت و متمایز است.

مستندسازان و فیلم‌سازان ایرانی تاکنون چه فعالیت‌هایی برای معرفی اتفاقات بوسنی انجام داده‌اند؟

خط‌شکن این عرصه سیدمرتضی آوینی است که خارج از سیستم رسمی رسانه‌ای یعنی صداوسیما دست به کار می‌شود و گروه طالب‌زاده، برجی و صدری را از حوزه هنری به بوسنی می‌فرستد. در سال ۱۳۷۱ و چند تنها ماه پس از آغاز جنگ. محصول این سفر مستند ۱۰ قسمتی «خنجر و شقایق» است. «خاکستر سبز» در سال ۱۳۷۲ تنها آورده داستانی ما از این جنگ است. این همه کارنامه فضای هنری در زمان جنگ چهار ساله بوسنی حدفاصل آوریل ۱۹۹۲ تا دسامبر ۱۹۹۵ است. بعد از یک سکوت معنادار تقریبا دو دهه‌ای در اواسط دهه هشتاد شمسی، به همت سینمای مستند و آثاری چون «در امتداد ساوا» و «زنبق و خاکستر» به کارگردانی «محمدرضا عرب» و «سینکا والنس»، «فاطما» و «دختران» و «رمین توليج» بازیگر به کارگردانی محمدرضا عباسیان روایت‌های دیگری از جنگ بوسنی و تبعات پس از آن، به اندوخته داشته‌های تصویری ما اضافه می‌شود.

چند سال بعد، در انتهای دهه هشتاد این مسیر با سه اثر مستند دیگر پیگیری می‌شود: «نسل کشی» در پنج قسمت به کارگردانی حسین محمودیان، «شهید رسول» در سه قسمت به کارگردانی احسان اصغرزاده و «مادران سربرنیتسا» به کارگردانی رضا برجی.

یک دهه بعد، در نیمه دوم دهه نود، روح‌الله رفیعی با مستند «پایداری»، «سلمان رضوانی» با مستند «دوقسمتی «انقلاب درنديده‌شده» و «هادی نعمت‌اللهی» با مستند سه‌گانه «مارش میرا»، «داماد بوسنی» و «در پناه آتش» این مسیر را ادامه می‌دهند. جالب است درکنار کم‌کاری هنرمندان داستانی سازطنی، تنها اثر داستانی حماسی‌شده توسط ایران-فیلم «برف» به کارگردانی «ابراهیم بیگ» - هم از تحریف سینمای آمریکا جان سال به درنمی‌برد و بازیرگرافصلی اش، رانامارجانوج که پیش‌تر در فامت زنی مسلمان و مقاوم به تصویر کشیده شده بود، در فیلم در سرزمین خون و عسل» به کارگردانی آنجلینا جولی آن چنان به تخدیش تصویر پیشینش دست می‌زند که موجب اعتراض انجمن زنان قربانی جنگ در بوسنی هم می‌شود.

و در حوزه ادبیات؟

مسیر خوبی شروع شده و نویسندگان و مترجم‌های جوانی چون معصومه صفایی، سیدمیثم میرهادی و عابد میرزایی یا به این عرصه گذاشته‌اند. انتشارات نوم مهرا آثاری چون «محاصره سارایوو»، «یامن به‌بوسنی می‌آیی»، «گل‌های سرخ سارایوو»، «۱۰۱ خاطره جنگی» و «به صرف قهوه و پیتا» و انتشارات کتابستان معرفت با ترجمه کتاب‌های «کارت‌پستال‌هایی از گور»، «لبخند من انتقام من است» و «حداحافظ سارایوو» جلوه‌ار این عرصه هستند.

پیشنهاد‌تان برای فعالیت رسانه‌ای مؤثر جهت شناخت مردم دو کشور از یکدیگر چیست؟

باید تماس و تخاطب مداوم نیاز داریم؛ به هفته‌های فرهنگی و اقتصادی مؤثر میان دو کشور. کمالینک‌ها این حساسیت‌فوق‌العاده‌دوسال گذشته در محیط رسانه‌ای ایران به کشور بوسنی‌وهرزگوین - پس از سال‌ها سکوت و فراموشی - حاصل چند سفر فعالان فرهنگی-هنری و گروه‌های پزشکی ایرانی و حضورشان در راهپیمایی صلح (مارش میرا) در سال‌های ۹۶ و ۹۸ است.

فعالیت نهادهای دولتی و غیردولتی، رایزنی‌های فرهنگی و اقتصادی ما لازم است تا مسیر رفت‌وآمد میان گروه‌های مرجع حوزه ملت فعال و هموار نگه داشته شود. امروز به خوبی جدی بازرگانان و فعالان اقتصادی ایرانی در کشور بوسنی‌وهرزگوین نیاز است. این رابطه، در کنار کمک به توسعه اقتصادی این دو کشور مسلمان باعث تالیف صمیمیت و مودت بیش‌ازپیش می‌شود. خود بردند‌ها و محصولات معتبر ایرانی در بوسنی‌وهرزگوین، می‌تواند جاده دوطرفه تبادلات فرهنگی را تسطیح کند. این همبستگی و پیوستگی میان اقتصاد و فرهنگ که فلوط امتحان پس داده کشورهایی چون ترکیه و کره جنوبی در سال‌های اخیر است را فراموش نکنیم.

مدرک فارغ‌التحصیلی انجانب سجاد صادقی بندعبدی فرزند مصطفی به شماره شناسنامه ۱۶۹۰ صادره از همدان در مقطع کارشناسی پیوسته رشته مهندسی مواد - متالوژی صنعتی صادره از واحد دانشگاهی کر